

## مبانی انسان‌شناسی و حیانی نظریه پیشرفت با رویکردی عرفانی

محمد جواد رودگر<sup>۱</sup>

### چکیده

انسان موجودی مختار، چند لایه و دارای ساحت‌های وجودی ملکی و ملکوتی یا غیب و شهادتی است که آئینه گردان اسمای حسنا حق سبحانه و دارای جامعیتی است که می‌تواند به مقام تعیین اول و ثانی رسیده و تا مرز "قاب قوسین او ادنی" را درنوردد. چنین موجودی که دارای هویت "حی متاله" و ماهیت لاحدی در تعالی و تکامل است و نوع انسانی توان و ظرفیت اکتساب مقام خلافت خدا را داراست در نظریه پیشرفت و حیانی با مبانی عرفانی کمال حداکثری را جستجو می‌کند و پیشرفت متعالی را در معرفت صائب و عمل صالح و کمال صادق می‌یابد تا حیات طیبه اش در همه سطوح و ساحت‌ها تحصیل و تأمین شود. در نوشتار حاضر نیز فرضیه کمال گرایی حداکثری در پیشرفت مبتنی بر مبانی و حیانی با رویکرد عرفانی که تنها مکتب اسلام ناب محمدی-ص- عهده دار آن است را اثبات و تبیین شده است. مبانی اثنی چون: جامعیت انسان در عالم وجود، تجلیگاه بودن انسان مر خدای سبحان یا آئینه وارگی او از خدای متعال، خلق مدام و تحول جوهری اشتدادی انسان تا بی نهایت، تکامل پذیری حداکثری و...

واژگان کلیدی: پیشرفت، مبانی و حیانی، عرفان اسلامی، حی متاله، تجلیگاه حق سبحانه

### مقدمه

انسان موجود بسیار پیچیده و جامعی است که شناخت تام و تماشای محتاج استفاده از همه روشهای علمی-معرفتی است چه روش و حیانی، چه روش حسی-تجربی، چه روش عقلی-فلسفی و چه روش کشفی-شهودی. بنابراین بایسته است از همه روش‌های تجربی محض، نیمه تجربی، تجریدی و تجریدی محض در شناخت علمی انسان استفاده کرد تا بتوان به درک درست و دقیقی از انسان دست یافت. در مقدمه بحث سه نکته محوری را یادآور می‌شویم:

انسان «حیوان بالفعل» و «انسان بالقوه» است و سیر تکاملی انسان از حیوانیت آغاز شده و به سوی «انسانیت» کمال می‌یابد و تفاوت عمل انسان با دیگر جانداران که ملاک «انسانیت» اوست در دو ناحیه: بینش‌ها و گرایش‌هاست و این تفاوت عمده و اساسی به «علم و ایمان» وابسته است، چنانکه «روح انسان» در دامن جسم او زاییده شده، تکامل یافته، به استقلال رسیده و اصالت یافت (نظریه جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء بودن روح)، حیوانیت انسان نیز به منزله لانه و آشیانه‌ایی است که انسانیت او در او «رشد» می‌یابد و متکامل می‌شود و چنانکه خاصیت تکامل رهایی از محدودیت‌ها و وابستگی است انسانیت انسان نیز به نسبت تکامل به سوی استقلال و حاکمیت بر سایر جنبه‌های آدمی گام بر می‌دارد. و انسان تکامل یافته انسان مسلط بر محیط‌های درونی و بیرونی است یعنی انسان وارسته از محکومیت و محدودیت‌های بیرونی و درونی و وابسته به عقیده و ایمان. چنانکه روشن است ملاک‌های انسانیت انسان به دست طبیعت ساخته و پرداخته نمی‌شود بلکه به دست خود «انسان» ساخته و پرداخته می‌گردد که با درک و درد همه ارزشهای

الهی - انسانی و حرکت از درون بصورت «جوهری» نه عرضی حاصل شدنی است. انسان همواره در حال تبدیل ذات و تحول نهادی و نهانی است زیرا تغییراتش فقط در ناحیه عوارض و لواحق نیست بلکه هویت او در طول زندگی اش تغییر و تحول می‌یابد. (ر.ک: صدرای شیرازی، الحکمه المتعالیه فی الاسفارالعقلیه الاربعه، ج ۹، ص ۱۰۸، همو، الشواهدالربوبیه، تعلیق و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، ص ۲۲۹-۲۳۰)

انسان مسافر دائمی حق است که در «قوس نزول» عوالم عقل، مثال و ماده را پشت سر گذاشته و این از ملکوت به ملک آمدن اختیاری او نبود لکن در «قوس صعودی» که سیر از ماده به مثال و عقل است عناصری چون: عقل، اراده، ایمان و عشق نقش کلیدی دارند و می‌تواند در کمال جویی به مرتبه فوق فرشته برسد و از ملک پران شده و آنچه اندر وهم ناید آن شود، علامه طباطبائی نیز این مقام امکان را بر اساس آیه: "ولقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس لم یکن من الساجدین (اعراف-۱۱) بر این عقیده است که سجده فرشتگان اختصاص به آدم-ع- ندارد و تمام انسان‌ها قابلیت این را دارند که مسجود فرشتگان واقع شوند. (ر.ک: المیزان، ج ۸، ص ۲۰-۲۱، ج ۱، ص ۱۳۲، ج ۴، ص ۱۴۲، ج ۱۲، ص ۱۵۷) پس «سیر و سعی»، «بودن و شدن» و خروج از قوه به فعل به نحو حرکت جوهری اشتدادی در متن وجود انسان تعبیه شده و انسان بدان سرشته گشته و در حرکت تکاملی اش لبس بعد از لبس یافته و عوالم وجود را در هم نوردیده و چشم به چشمه کمال مطلق دوخته است و این «تکامل» یا «تدریج» همدوش و هم آغوش است

جامعیت انسان بین طبیعت و ماوراء طبیعت یا ملک و ملکوت عامل مهمی در ممکن مشکل بودن شناخت انسان و نقش معرفت حضوری و شهودی در انسان شناسی است چنانکه دست انداختن به دامان وحی الهی و استمداد از آن در معرفت همه جانبه به انسان و استعانت از انسان کامل معصوم که جامع میان حضرات خمس و کون جامع است (ر.ک: ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۵۵، ابن ترکه، تمهید القواعد، ص ۳۱۹ و ۳۲۶، جامی، نقدالنصوص، ص ۹۲) برای همین امر مهم و حیاتی است تا آگاهی به همه ابعاد آدمی و شناخت کامل و کارآمد انسان ممکن گردد. ما در این نوشتار برآنیم تا در تبیین نظریه پیشرفت از نگاه و نگره قرآنی در شناخت هویت و ماهیت انسان استمداد طلبیم تا مبنای وحیانی انسان شناسی نظریه پیشرفت طرح و تحلیل گردد.

پیشرفت به معنای ترقی، پیشروی داشتن در خصوص کار یا مقصدی، حرکت کردن، انجام خوب یافتن و سر انجام خوب دادن (دهخدا، ذیل پیشرفت، پیشرفت کردن و ..) که هم معنای کمی و عرضی و هم معنای کیفی و طولی در آن تعبیه شده است که پیشروی مکانی و پیشروی مکانی را نیز شامل می‌شود و اگر مفهوم پیشرفت را با دو مفهوم دیگر یعنی «رشد» و «تکامل» سنجیده معنا کنیم این مفهوم معنایی دقیق، عمیق و انیق تری در الگوی اسلامی - ایرانی پیدا خواهد کرد و اگر واژه‌های پیشرفت، رشد، تکامل و آنگاه توسعه و تمدن در یک شبکه مفهومی مورد بررسی و تحلیل قرار گیرند. معنایی منیع و ادبیات گفتمانی خاصی را در الگوی یاد شده تولید خواهند کرد، چه اینکه «رشد» که به معنای «راستی راه» و صلاح امر و راهی به سوی حق و حقیقت است چه اینکه رشد رسیدن به «وجه امر» و واقع مطلب است که رسیدن به راه یکی از مصادیق «وجه الامر» خواهد بود (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۲۶۴؛ ابن فارس، ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص ۳۸۹). و آیات قرآن چون: بقره ۱۸۶، ۲۵۶؛ نساء، ۶؛ انبیاء ۵۱؛ کهف ۲۴ و ۶۶؛ حجرات ۷؛ هود ۹۷ و .. نیز بر راهیابی و نیل به صلاح و خیر، هدایت‌یابی و رشد عقلی، رشد اخلاقی، رشد رفتاری - عملی در ساحت‌های

مختلف که از رشد فکری - معنوی نشأت می‌گیرد دلالت می‌نمایند و مفسرین نیز بر چنین معانی و مراداتی اشاره و تصریح کرده‌اند (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، ص ۲۷۵؛ گنابادی، ۱۴۰۸ ق، ج ۸، ص ۴۳۶؛ طبری، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۵۵ و ..). بنابراین قرار گرفتن در صراط تکامل و راه فعلیت و شدن در همه ابعاد وجودی است و به تعبیر استاد شهید مطهری: «به همین تعریف «رشد» عبارت است از شناخت سرمایه‌ها، درک سود و زیان و قدرت بهره‌برداری از سرمایه‌ها و امکانات و جلب سود و دفع زیان پس دو رکن دارد: درک، قدرت» (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۴۶۸؛ ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۳۱۴). چنان‌که استاد شهید رشد را به رشد فردی - اخلاقی و رشد اجتماعی آن هم در ابعاد مختلف تقسیم کرده‌اند و بحث رهبری جامعه و امت را نیز در ابعاد معنوی - الهی و اجتماعی با مقوله «رشد» براساس آموزه‌های قرآنی و تعالیم وحیانی پیوند زدند (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۳۱۵ - ۳۲۶).

استاد مطهری نوشته‌اند: «ولی رشد انسان رشد اکتسابی است، رشد انسان اولاً غریزی نیست حتی در حدود زندگی حیوانی و ثانیاً محدود به زندگی حیوانی و طبیعی نیست، شامل زندگی اخلاقی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، دینی هست و قهراً محدود به زمان حال نیست، شامل گذشته و مخصوصاً آینده نیز هست» (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۴۹۹). حال به معنای «تکامل» توجه نمائیم که: «تکامل در برابر نقص است چنانکه تمام در برابر نقص» (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۱۰، ص ۳۱۹) چنانکه استاد مطهری فرمودند: «برای یک شیئی در جایی گفته می‌شود که همه آنچه برای اصل وجود آن لازم است به وجود آمده باشد یعنی اگر بعضی از آن چیزها به وجود نیامده باشد، این شیئی در ماهیت خودش ناقص است. .. اما کمال در جایی است که یک شیئی بعد از آنکه «تمام» هست باز درجه بالاتری هم می‌تواند داشته باشد. اگر این برای شئی نباشد باز خود شئی هست، ولی با داشتن این کمال یک پله، بالاتر رفته است. کمال را در جهت عمودی بیان می‌کنند و تمام را در جهت افقی» (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۲۳، ص ۹۸). یا در جای دیگر می‌نویسد «تکامل حرکت است نه تمام، ولی توسعه ممکن است واقعاً از سنخ حرکت باشد. حرکت همیشه از نقص به کمال است نه از نقص به تمام. احیاناً در مورد توسعه نیز حرکت است. .. دو نوع تکامل: یکی از بین رفتن ناقص و جانشین شدن کامل (در حقیقت جانشین کردن)، نظیر تعویض استاد و معلم کامل تر به جای ناقص تر و تعویض قانون کامل تر و تعویض ابزار کامل تر، و دیگر حرکت تکاملی مثل حرکت تکاملی فرد و حرکت تکاملی انواع. ..» (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۱۰، ص ۳۶۱) و یا چه زیبا نوشته‌اند: «... کمال در مراحل است و لهذا توأم با مفهوم زمان و حرکت است. در مفهوم کمال، ارتقاء و تعالی مندرج است. تکامل مفهومی است که از تشکک مفهوم کمال سر چشمه می‌گیرد که ما به الاشتراک عین ما به الامتیاز است. لهذا توسعه غیر از تکامل است. یک شهر ممکن است توسعه یابد، خانه‌ها و خیابان‌هایش افزایش یابد ولی تکامل نیابد، اما ممکن است توسعه نیابد ولی اجتماع انسان‌ها نظام و رفاه و آسایش بیشتری یابد که در این صورت شهر (البته به معنی مدینه و اجتماع انسان‌ها) تکامل یافته است. همچنین است مفهوم توسعه در پیشرفت‌های جنگی که تکامل نسبت» (همان، ص ۳۷۷). یا «تکامل حقیقتی است که در درون شئی پدید می‌آید اینها (باز شدن، شکفته شدن، گسترده شدن) آثار آن است. حال آیا تکامل و پیشرفت از نظر مفهومی عین هم هستند یا نه؟ به بیان دیگر مساوی‌اند یا نه؟ استاد مطهری می‌نویسد: «البته نه، هر تکاملی پیشرفت هست، اما هر پیشرفتی تکامل نیست. برای اینکه در مفهوم تکامل، تعانی خوابیده است برخلاف مفهوم پیشرفت که در مورد یک گسترش افقی و هم سطح هم صادق است (همان، ص ۳۷۷ - ۳۷۸). از اینجا معلوم می‌شود که ممکن است جامعه‌ای پیشرفت کرده باشد ولی تکامل

نیافته باشد و همچنین است کلمه توسعه» (همان، ص ۴۰۱). پس در نسبت‌شناسی مفهوم تکامل و پیشرفت، تکامل و توسعه از حیث منطقی می‌توان گفت رابطه عام و خاص مطلق دارند چه اینکه هر تکاملی پیشرفت و توسعه هست، اما هر پیشرفت و توسعه‌ای تکامل نیست، بلکه بعضی پیشرفت‌ها و توسعه‌ها تکامل‌اند و بعضی تکامل نیستند. بنابراین بایسته است به مفهوم شناسی دقیق و همه جانبه و عوامل و موانع شناسی تکامل، پیشرفت و توسعه پرداخت و در نظریه پیشرفت اسلامی بایسته است به چنین عناصر و مؤلفه‌هایی در معنای «پیشرفت» توجه جدی صورت گیرد تا گفتمان «پیشرفت» بر اساس منطق اسلامی و معارف وحیانی تبیین و حاکم گردد که به نظر می‌رسد انتخاب واژه «پیشرفت» بر اساس الگوی اسلامی - ایرانی از سوی مقام معظم رهبری نیز با چنین اندیشه فلسفی - معرفتی و انگیزه الهی - توحیدی و انتظار تکامل و رشد همه جانبه‌گرایانه باشد تا ادبیات گفتمانی خاصی تولید گردد و یک جهان‌بینی اسلامی - توحیدی پشتیبان «پیشرفت» قرار گیرد و همه مؤلفه‌ها، انواع، عناصر و ساحت‌های رشد، پیشرفت، تکامل و توسعه دین شود و واژه‌های توسعه و پیشرفت معانی و مبانی مبتنی بر بینش‌ها و گرایش‌های اسلامی آن هم اسلام جامع و کامل، اسلام قرآن و عترت یابند و خط پیشرفت اصیل و رشد حقیقی و توسعه واقعی گم نشود. همچنین گفتمان «تمدن نوین اسلامی» بر اساس عقلانیت، معنویت، عدالت، حریت و رشد همه جانبه تحقق یابد تا تمدنی هدف‌دار، معیارمند و معنامند به عنوان تمدن اسلامی در جریان پیشرفت و تکامل فرا روی بشریت و جان جدید قرار گیرد. اینک با توجه به مباحث مقدماتی یادشده و اینکه مسأله اصلی ما مبناشناسی نظریه پیشرفت با استعانت از آموزه‌های وحیانی و معارف عرفانی مبینی بر آن است تا فرضیه تنها مکتب اسلام ناب و مبانی قرآنی - عرفانی است که می‌تواند نظریه پیشرفت را در الگوی اسلامی - ایرانی حمایت و تبیین نماید، بحث مبانی وحیانی انسان شناسی پیشرفت با رویکرد عرفانی را بشرح ذیل طرح و تبیین می‌کنیم:

### ماهیت شناسی انسان در قرآن

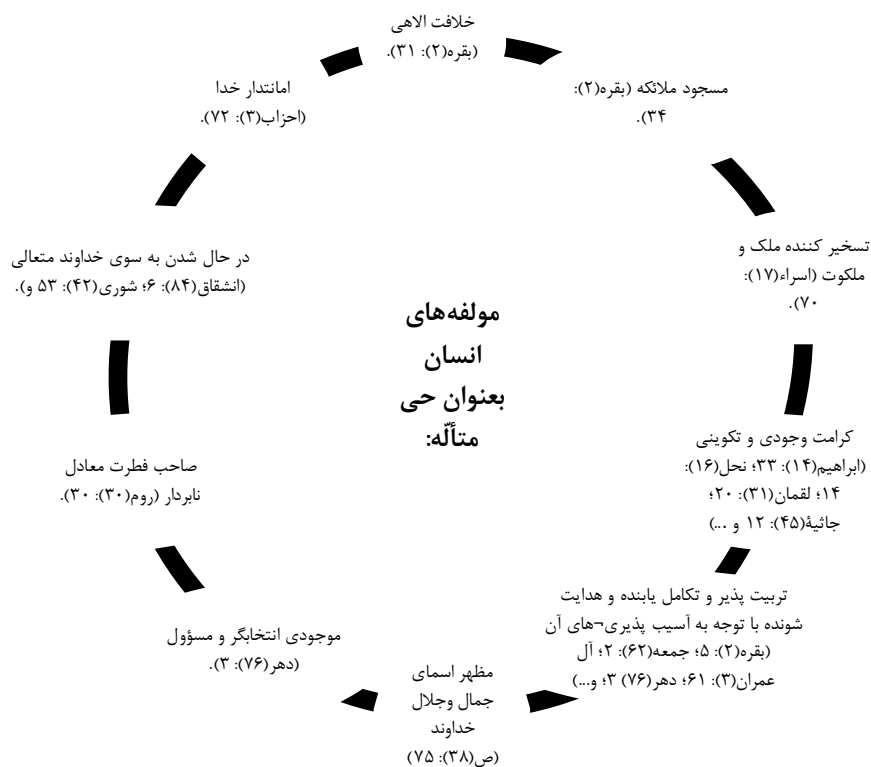
انسان در منطق قرآن از حیث فیزیکی و فرا فیزیکی در «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» (تین: ۹۵؛ ۴) آفریده شد و آفرینش انسان با دو دستِ خدای سبحان (خَلَقْتُ بِيَدَيَّ) (ص: ۳۸؛ ۷۵) صورت گرفت تا او مظهر اسما و اوصاف جمال و جلال الهی قرار گیرد و بهانه آفرینش ما سوای انسان یعنی ملک و ملکوت، جهان فانی و باقی و عالم پیدا و پنهان هر آینه انسان قرار گیرد و خدای متعالی طبیعت و ماورای طبیعت، فرش و عرش و ناسوت و لاهوت را در آئینه هستی آدمی به نمایش بگذارد و از تراب و طین تا روح الهی را در وجود او متجلی سازد و راز شناخت و شیدایی انسان به خدا و سیر پیوند وجودی عبد و معبود را در لبریز ساختن جام و جان انسان به شراب طهور روحانی روح خود نشانه رفته، به نمایش گذارد که فرمود:

فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي (ص: ۳۸؛ ۷۲؛ حجر: ۱۵؛ ۲۹) تا تکون انسان با تکامل جوهری و تسویه و تعدیل به ظرفیت و قابلیت دریافت «حقیقت الهیه» برسد و چنین گوهری آسمانی و ملکوتی در انسان عدل نابردار و رقیب ناپذیر است و با این حقیقت الهی توان ادارک و دریافت اسرار عالم و رازهای خلقت و صدر و ساقه جهان امکان را دارا و مُعَلِّم به تعلیم الهی که: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره: ۲؛ ۳۱) است. انسان در آئینه وحی، قابلیت شناخت ساختار وجودی خویش را داشته، از فطرت معادل نابردار و جانشین ناپذیری که تبدیل شونده نیست و کُفُو و همتایی نیز ندارد، بهره‌مند است و با چنین سرمایه‌های فرا طبیعی و استثنایی که مختص انسان است انسان را «خلیفه خدا» و «امانتدار الهی» معرفی می‌کند تا

موقعیت وجودی و هویت اصیل آدمی را دقیق و عمیق بشناساند که قرآن، کتاب انسان‌شناسی و انسان‌سازی تمام عیار است و این «احسن الحدیث» (زمر: ۲۹): ۲۳) از سوی «احسن الخالقین» برای تفسیر و تربیت و تعلیم احسن مخلوقین نازل شده (مومنون: ۲۳): ۱۴) که هدایت اقوام (اسرا: ۱۷): ۹) برای موجود «احسن تقویم» (تین: ۹۵): ۴) ظهور یافت و البته متشابهات وجودی انسان در حوزه طبیعت و غریزه به محکومات وجودی او در ساحت فطرت نیز تفسیر بردار و تأویل پذیر است تا نقطه ابهام و خلا و کاستی در حوزه انسان‌شناسی و حیاتی باقی نماند و انسان، خویشتن را در پرتو قرآن چنان‌که بایسته و شایسته است بشناسد و هندسه هستی‌اش را در مکتب وحی بجوید نماید و تفسیر آفاقی (بیرونی) و انفسی (درونی) انسان در سایه سار قرآن عینیت یابد (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۴: ص ۲۲ - ۲۴)؛ چه این که تغییر، تربیت، تعلیم، و تکامل انسان متفرع بر نوع «تفسیر» و رهیافت از ساختار هویتی و ماهیتی انسان خواهد بود و «تغییر» در پرتو «تفسیر» و تعالی در ظل تبیین آدمی ممکن خواهد بود؛ زیرا تا ندانیم و نیابیم که انسان چیست؛ شناسنامه معرفتی- وجودی او کدام است و چه هویت و نوعیتی دارد، چگونه می‌توانیم از آموزش و پرورش، بینش و کشش، دانش و گرایش و تعلیم و تربیتش سخن به میان آوریم؟ آیا جز این است که «خودسازی» فرع بر «خودشناسی» و کمال علمی و عملی بازتابی از نوع معرفت به انسان و انسان‌شناختی است؟ و راز فلسفه‌های متنوع در عالم علم و تربیت در تنوع و تکثیر مکاتب انسان‌شناختی است و چه نیکو است که انسان در کلام خدا که آفریننده او است، «تفسیر» و سپس «تغییر» یابد و تکامل او بر «تبیین» او استوار شود و چه عمیق و انیق خدای سبحان به باورمندان مبدأ و معاد می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» (مائده: ۵): ۱۰۵) یعنی انسان به حکم ضرورت عقلی و ایمانی، بایسته است به «خویشتن» و اعماق دریای وجود و درون خویش برگردد تا سطح و ژرفای هستی و ساحت‌های ظاهری و باطنی خود را بیابد و در صدد شناخت مفهومی یا حصولی و شهودی یا ذوقی خویش که به معرفت آفاقی و انفسی یا خود آگاهی حصولی و حضوری تعبیر شده است بر آید که «معرفة النفس انفع المعارف» (خوانساری، ۱۳۶۶: ج ۶، ص ۱۴۸) و هموار سازی طریق تکامل و راه تهذیب همانا در شناخت نفس است که به تعبیر استاد جوادی آملی:

چنین معرفتی هم در تزکیه عقل نظر و هم در تزکیه عقل عمل و هم در تضحیه نفس مسؤله و اماره و هم در تسویه مجازی ادراکی و تحریکی دیگر، سهم تعیین کننده دارد... (جوادی آملی، همان: ص ۶۵). آری بهترین معرفت انسان، «قرآن کریم»، و کامل‌ترین مکمل و مربی انسان، «انسان کامل» است و اگر انسان خود را در پرتو قرآن «صامت و ناطق» یعنی وحی و شریعت و انسان کامل مکمل بشناسد و به آن‌ها بسپارد، به فوز و فلاح و سعادت و صلاح دست یافته است که قرآن کریم و انسان کامل عوامل و موانع تکامل انسان و رازهای صعود و سقوط و هدایت و هبوط آدمی را نیک تبیین کرده‌اند و «انسان در قرآن» از حیث معرفت شناختی تعریف به «حی متاله» شده است که نظریه معرفت‌شناسانه علامه جوادی آملی در انسان‌شناسی قرآنی مبتنی بر آن است و در شرح آن فرموده‌اند: «جنس» انسان بر اساس این تعریف «حی» است که جامع حیات گیاهی، حیوانی و انسانی مصالح دارای منطق است و می‌توان گفت که معادل «حیوان ناطق» است و فصل این تعریف که فصل اخیر حد انسان است، «تاله» است؛ یعنی خدا خواهی مسبوق به خداشناسی و ذوب شدن در الوهیت او؛ پس قرآن کریم نطق را فصل اخیر انسان نمی‌داند، نطق لازم است؛ ولی کافی نیست؛ چون اگر کسی اهل ابتکار و صنعت و سیاست باشد؛ ولی همه این‌ها را در خدمت هوای نفس بگذارد، از نظر قرآن «انعام» و «بهیمه» و «شیطان» است؛ بنابراین، آنچه در اصطلاح توده مردم انسان است (حیوان ناطق)، در

ردیف جنس او قرار دارد و تأله او در حقیقت، فصل الفصول وی است. (جوادی آملی، همان: ص ۱۵۰ و ص ۱۹۰ و ۱۹۱ و همو، ۱۳۸۳: ج ۱۵: ص ۱۵ - ۲۰، ۳۹ - ۶۵) حال آیا با چنین رویکرد معرفت‌شناسانه‌ای به انسان یا رهیافتی بی‌همتا در حوزه انسان‌شناختی، طریقه تعلیم و تربیت و تغییر و تکامل انسان در جهت رشد و رستگاری و صلاح و سداد و سعادتش فرق نخواهند کرد؟ و در نگاه قرآنی اگر چه انسان خلیفه خدا، امانتدار الهی و صاحب روح رحمانی است، «اصالت» نداشته، «مقام مظهریت» دارد، انسان و فقر وجودی و نیاز نفسی محض است. با توجه به مطالب پیش‌گفته، انسان در قرآن، تعریف ماهوی و هویت وجودی کاملاً الهی دارد و می‌توان آن را به صورت دایره‌ای با شعاع‌های اصیل که مؤلفه‌های هویت او هستند، ترسیم و تصویر کرد.



## تعریف منطقی و وحیانی انسان

الف) تعریف منطقی انسان:

در منطق بحث معرفت آمده است که از پنج راه می‌توتن اشیاء را شناخت: ۱- حد تام ۲- حد ناقص ۳- رسم تام ۴- رسم ناقص ۵- تمثیل که تعریف به حد تام تعریف به ذاتیات خود شئی است و در تعریف انسان گفته اند: "الانسان هو حیوان ناطق"، در تعریف یاد شده حیوان جنس و ناطق فصل انسان است که تعریف ماهوی انسان شمرده می‌شود که در تعریف تکامل یافته انسان در حکمت متعالیه انسان حقیقتی جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء است، به تعبیر استاد شهید مطهری: "حقیقت این است که سیر تکاملی انسان از حیوانیت آغاز می‌شود و به سوی انسانیت کمال می‌یابد... انسان در آغاز وجود خویش جسمی مادی است، با حرکت تکاملی جوهری تبدیل به روح یا جوهر روحانی می‌شود..." (مطهری، م، آ، ج ۲، ص ۲۶-۲۷) بنابراین هویت انسانی از حدوث مادی و جسمانی شروع و به بقای مجردانه روحانی منتهی می‌گردد (ر.ک: جوادی آملی، انسان از آغاز تا انجام، ص ۹۲-۹۳) پس در حکمت صدرائی نفس ناطقه صورت انسان است که با ماده

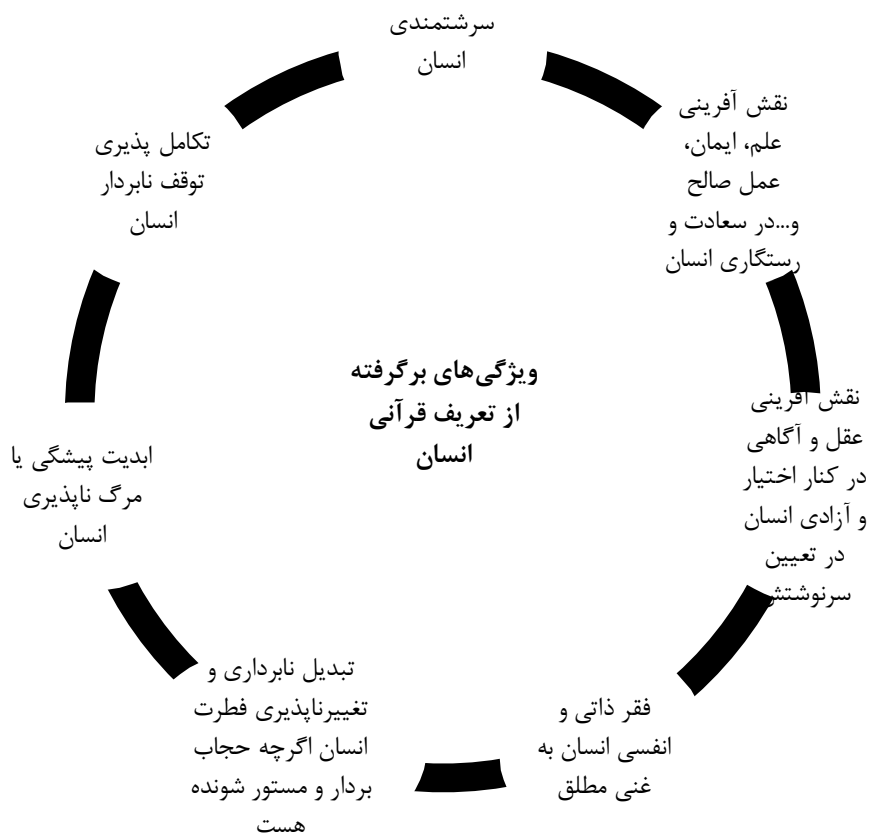
متحد است و صورت انسانی تمام حقیقت انسان و فصل اخیر و واجد تمام حقایق مادون خویش و همانند برزخی که جامع دو عالم است آخرین مرتبه حقیقت و معنای جسمانیت و اولین مرتبه روحانیت است که به همین جهت باب الهی است که به واسطه آن به عالم قدس پای می‌گذارد (ر.ک: صدرای شیرازی، اسفار، ج ۳، ص ۶۷)

ب) تعریف قرآنی انسان:

قرآن کتاب انسان شناسی جامع و کامل است، کتاب تدوینی که در کنار کتاب تکوینی یعنی انسان قرار داده شد و فاعل و علت موجد هر دو کتاب یکی یعنی خداوند متعال است پس خالق انسان در کتاب قرآن که مخلوق اوست به تعریف انسان پرداخته و ماهیت و هویت وجودی اش را تبیین و تشریح کرده است آری قرآن کریم در کنار انسان کامل مکملی چون پیامبر اسلام و ائمه هدایت و نور (ع) مبین و مفسر کتاب وجود آدمی اند تا تحریف و انحرافی در انسان شناسی جامع و کامل صورت نگیرد چنانکه در مکاتب بشری الحدوث و تئوری پردازان آنها با تحریف‌ها و انحراف‌ها تدسیس‌ها و قلب حقایق‌هایی مواجهه بودیم و هستیم و انسان شناسی‌هایی عرضه شد و مبنای علوم انسانی و تجربی و پایه قرار گرفت که گرچه ره آورد تکنولوژیک محیرالعقولی داشت لکن انسان را از انسانیتش تنزل داد و مقام اصیل انسانی هم کم شد و هم گم شد و انسان جدید به دنبال گمشده خویش یا روزگار وصل به اصل خود است.

قرآن انسان را برخلاف تعاریف رایج علمی در منطق، زیست‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و.. "حی متآله" می‌داند یعنی موجود زنده‌ای که حیات او در تأله وی متجلی است که "حی" جنس انسان و "متآله" فصل اوست (ر.ک: جوادی آملی، تفسیر انسان به انسان، ص ۱۴۹-۱۵۵، انسان از آغاز تا انجام، ۱۰۲-۱۱۶) این تعریف قرآنی از انسان حیات حقیقی و ملکوتی انسان را با عنایت به ابدیت انسان و تکامل حداکثری و توقف نابردار او رقم می‌زند. و اگر علوم انسانی بر چنین تعریفی از انسان شکل و شاکله یابد انسانیت انسان قربانی جسمانیتش و ملکوت آدمیان فدای ملک او نخواهد شد و نتیجه آسایش و آرامش، ایمان صائب و عمل صالح در متن حیات فردی و اجتماعی اش بروز و ظهور پیدا می‌کند.

آری اساساً علوم انسانی غربی با غروب چنین تعریف و تفسیری از انسان همراه بود و هست و امانیسم غربی با انسان‌گرایی خود بنیاد و بریده از آسمان و وحی و هدایت انسان کامل مکمل همراه شد که بحران هویت برون‌داد آن گشت به تعبیر استاد شهید مطهری جنبه جامعه‌شناسانه بر جنبه روان‌شناسانه تقدم یافت و مبنای فلسفی‌ای چون "اصالت انسان" یا "اومانیسم" را رقم زد که نتیجه اش عدم اصالت انسانیت انسان و اصالت حیوانیتش شده است (ر.ک: مطهری، م، آ، ج ۲، ص ۲۶)



استاد جوادی آملی می‌فرماید: "معرفت چیستی و هستی انسان و چگونگی ترکیب او از جسم و روح و شناخت تجرد روح و چگونگی پیوند روح با جسم مادی و نیز آگاهی به کمال اصیل انسانی و راه نیل به آن و رهبری و راهنمایی به سوی آن و انواع روابط انسان با نظام هستی و پدیده‌های آن و... از مسائل مهمی است که در حوزه مربوط به شناخت انسان قرار می‌گیرند. بهترین راه برای تشخیص این امور و اصول، استفاده از کلام خداوند انسان آفرین، در قرآن کریم است؛ زیرا قرآن برای هدایت انسان و تکامل او نازل شده است و مسائل مزبور را به روشنی بیان کرده است.

خداوند در قرآن، انسان را سراسر فقر و نیاز معرفی کرده، او را عین ربط و فقر وجودی می‌داند؛ یعنی تمام هستی او به حق وابسته است: (یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ). وقتی انسان خود را فقیر و عین ربط یافت، خدای خود را که عین غنا و بی‌نیازی است، خواهد شناخت: «من عرف نفسه فقد عرف ربه».

همچنین خداوند، انسان را خلیفه خود می‌خواند. انسان برای شناخت چگونگی خلافت خود از خدا، باید خدا را بشناسد؛ زیرا شناخت خلیفه بدون معرفت «مستخلف عنه» ممکن نیست؛ زیرا وی جانشین خداست و تا معرفت خداوند حاصل نشود، چگونگی خلافت از او معلوم نخواهد شد.

قرآن کریم، کتاب وجودی انسان را در دو مقام تدوین کرده است؛ در مقام اول، از هویت انسان سخن می‌گوید و او را بر خلاف تعریف رایج که وی را حیوان ناطق می‌دانند، «حیّ متألّه»، یعنی موجود زنده‌ای دانسته است که حیات او در تأله وی تجلی دارد و تأله، همان ذوب شدن در ظهور الیهیت است. این هویت انسان، قابل تبدیل نیست؛ زیرا او در «احسن تقویم» و زیباترین صورت، آفریده شده است؛ نه خداوند او را



تغییر می‌دهد؛ زیرا او را به بهترین وضع آفرید و نه غیر خداوند او را دگرگون می‌کند؛ زیرا قدرت تغییر او را ندارد: (لا تبدیل لخلق الله). قرآن، انسان را به گونه‌ای معرفی کرده است که بدانند از کجا آمده است و پس از این به کجا می‌رود و در محدوده دنیا چه باید بکند.

اما در مقام دوم، قرآن چگونگی باروری و شکوفایی گوهر ملکوتی انسان را که حیات و تالّه است و نیز راه رسیدن وی به کمالات وجودی را بیان می‌کند و در زمینه اسباب سهولت و صعوبت پیمودن راه و ویژگی‌های راهنما و راهزن راه، سخن می‌گوید. قرآن، انسان را موجودی برخوردار از فطرت توحیدی و امانت‌دار الهی و دارای عقل و درک دانسته است که

باید گوهر وجودی خود را شکوفا کند و سعادت او در شکوفایی گوهر وجودی اوست و این گوهر وجودی با ارائه برنامه از طریق انسان‌شناس واقعی، یعنی خداوند شکوفا می‌شود و این برنامه، همان دین الهی است که با تحت پوشش قرار دادن ابعاد وجودی انسان و چگونگی ارتباطات او تحقق می‌یابد. [جوادی آملی، ۱۳۸۰ انتظار بشر از دین - صفحه ۳۱]

### هویت شناسی انسان در قرآن:

هویت شناسی انسان در قرآن با ماهیت شناسی او در هم تنیده و بهم پیوسته اند لذا بر پایه معارف قرآنی انسان مثل جهان هستی دارای لایه‌ها و ساحت‌های وجودی گوناگونی است و همانطوری که هستی دارای چهار ساحت: ۱- مادی ۲- مثالی ۳- عقلی ۴- الهی است انسان نیز دارای مراتب و عوالم چهارگانه: ۱- ماده ۲- مثال ۳- عقل ۴- اله یا مادی، مثالی، عقلی و الهی خواهد بود (ر.ک: جوادی آملی، تفسیر انسان به انسان، ص ۱۶۵-۱۶۸ و انسان از آغاز تا انجام، ص ۱۱۰-۱۱۶)

در این نگاه و نگره، انسان باقی و ابدی است که جامع جهان پیدا و پنهان و عصاره خلقت و آئینه گردان جمال و جلال الهی است و اگر چنین انسان شناسی ائی مبنای پیشرفت قرار گیرد انسان مرکزی و انسان محوری معنای حقیقی و واقعی یافته و انسان متصل به ماوراء و عالم معنا، انسان مرتبط با خدا و وحی الهی که انواع رابطه هایش با خدا، خود، جامعه و جهان در ارتباط با انسان کامل که خلیفه خدا و حجت الهی است تنظیم خواهد شد در نتیجه عقلانیت و معنویت با عدالت اجتماعی در سطح و ساحت جهان و جامعه بشری رقم زده شده و گسترش می‌یابد.

به هر حال "انسان شناسی کامل زمانی شکل می‌گیرد که انسان با تمام ساختارهای وجودش شناخته شود" (جوادی آملی، تفسیر انسان به انسان، ص ۱۸۹) و از نظر استاد جوادی آملی ساختار وجود انسان عبارتند از: ۱- حیات که با "حی متألّه" قابلیت تفسیر دارد ۲- علم که انسان تنها مظهر علم خداست ۳- قدرت که در این ساختار نیز انسان مظهر قدرت الهی است.

ناگفته نماند که در ساختار وجودی انسان روح ملکوتی و حیات متالّه‌ها اش زیربنای ساختار علمی و ارادی اوست تا انسان توان مدیریت بر قوای وجودی اش را یافته و به عمران و آبادانی طبیعت و تسخیر آن بپردازد و نقش جانشینی خدا را ایفا نماید. (همان، ص ۱۹۳-۲۱۱)

با توجه به شناخت ماهیت و هویت وجودی انسان در آموزه‌های وحیانی اکنون می‌توان اصول انسان شناسی وحیانی را به شرح ذیل مطرح کرد:

## اصول انسان شناسی:

انسان در سیر تکامل طبیعی که با دکتترین حرکت جوهری اشتدادی نفس قابل فهم و تفسیر است دارای سیر تکامل ماوراء الطبیعی که با سیورورت یا شدن تکاملی و تصعید وجودی قابل تأویل است روبرو است و انسان شناسی اگر به تکامل شناسی طبیعی و فراطبیعی منتهی نشود قابلیت تکریم انسان و تأمین سعادت واقعی اش را ندارد. زیرا با شناخت حیات طبیعی و طیه انسان می توان سعادت جامع و کامل او را تبیین و تعیین نمود.

سیورورت انسان یا شدن و تصعید تکاملی اش در آیات بینات قرآن کریم براساس مراحل به شرح ذیل صورت می پذیرد (چون سیورورت یعنی از نوعی بع نوع دیگر و از مرحله ای به مرحله دیگر در آمدن و تحول درونی یا شدن وجودی است):

همه هستی از جمله انسان به سوی خدای سبحان در سیورورت اند: "الا الی الله تصیروالامور" (شوری-۵۳) لکن آدمیان بر اساس نوع و میزان معرفت و عمل صالح خویش در این رفتن جوهری و شدن همه جانبه چند طایفه اند: ۱-۱ برخی به سوی "اسم عظیم" خدا در حرکت اند و به دنبال علم یا کرامت یا حلم یا... هستند و عبدالکریم یا عبدالعلیم یا عبدالحلیم و... می گردند و مظهر اسمی از اسمای عظیم الهی اند. ۱-۲ یا به سوی "اسم اعظم" در سیورورت اند آنان عبدالله و عبدالرحمن اند که از بزرگترین و زیباترین اسهای خدای سبحان هستند: "قل ادعواالله او ادعواالرحمان ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی" (اسراء-۱۱۰). آنان که به سوی این دو اسم اعظم در سیورورت اند از اسمهای عظیم گذشته و به سوی لقاء الله یا لقاء الرحمن حرکت می کنند، همچون جویباری که از دریاچه و دریا چشم پوشیده و به سوی اقیانوس می شتابند.

مرحله ای که انسان از "تعیین اسمی" در می گذرد و به سوی "هویت ضمیری" که فراتر از "الی الله" و "الی الرحمن" است سیورورت می یابند. به تعبیر استاد مفسر و حکیم متآله جوادی آملی قرآن کریم در این بخش چهار دسته آیات را مطرح می کند:

آیاتی که در آنها از سیورورت به سوی "ضمیر غایب" یاد شده است: "الیه المصیر" (مائده-۱۸، غافر-۳، شوری-۱۵، تغابن-۳) اگر چه این ضمیر به الله باز می گردد اما چون الله به عنوان اسم ظاهر و تعینی از تعینات است سیورورتی فراتر از آن هم یافت می شود که به چهره ضمیر غیبت در می آید.

از چهره غیبت فراتر می رود و به صورت خطاب جلوه می کند که انسان سالک صائر پروردگار خویش را مستقیماً خطاب کرده و به آن ذات منیع عرض می کند: "ربنا علیک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر" (ممتحنه-۴) و نیز: "سمعنا و اطعنا و غفرانک ربنا و الیک المصیر" (بقره-۲۸۵) این مرحله سیورورت نه به سمت اسم است و نه به طرف ضمیر غایب، بلکه خطاب "به سوی تو" است.

دسته سوم آیات سیورورت آیاتی است که در آنها سخن گوئی انسان به کناری نهاده می شود و خداوند خود تکلم در این باره را برعهده می گیرد لیکن از سیورورت "به سوی ما" (با ضمیر متکلم مع الغیر) یاد می کند: "انا نحن نوحی و نمیت و الینا المصیر" (ق-۴۳) وقتی به صورت جمع از کلمه "ما" استفاده می کند یعنی من با همه اسماء و ص، ات خود، غایب سیورورت شمایم.

دسته چهارم آیات که از تمام مراتب پیشین فراتر است از ضمیر متکلم وحده استفاده شده است: سیورورت شما "به سوی من" است و با این تعبیر فقط از خود سخن می گوید: "ان اشکر لی و لوالدیک الی المصیر" (لقمان-۱۴) با توجه به آیات پایانی سوره فجر معلوم می شود که سیورورت به سوی ضمیر متکلم وحده

نهایت صیوروت انسانی است چه در بخش عذاب: "فیومئذ لایعذب عذابه احد ولا یوثق وثاقه احد" (فجر-۲۵-۲۶) و چه در بخش پاداش و لقاء الله: "یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه" (فجر-۲۷-۲۸) گر چه همه این مراحل کمال است و صیوروت به سوی خدا، لیکن هر مرتبه نسبت به مرتبه قبلی، کمال برتر است تا برترین مرحله که نهایت ظرفیت انسانی را فراهم می‌آورد و برای شهود مبدأ و منتهای هستی و اول، آخر، ظاهر و باطن آفرینش، انسان را به قله شهود می‌کشاند" (ر.ک: جوادی آملی، عبدالله، انسان از آغاز تا انجام، ص ۶۹-۷۱) و...

معرفت نفس نقش کلیدی در سرنوشت انسان دارد و علوم انسانی بایسته اسلامی لازمه اش عرفان به نفس و خودآگاهی و خودیابی است در حالی که علوم انسانی غربی جهل به خود یا غفلت از خود را به ارمغان آورده است البته خود حقیقی یا خدائی یا فطری انسان. در فلسفه اسلامی و حکمت متعالیه معرفت نفس کلید علوم و مادر حکمت‌ها و اصل فضیلت هاست چنانکه ملاصدرا گوید: "علم النفس هو ام الحکمه و اصل الفضائل، والنفس هی العاده الماسحه، و هی ام الصناعه و معرفتها اشرف المباحث بعد اثبات المبدأ الاعلی و وحدانیت، والجاهل بمعرفتها لایستحق ان یقع علیه اسم الحکمه و اناتقن سائر العلوم، فالعلم المشتمل علی معرفتها افضل من غیره" (صدرای شیرازی، هدایه ابن اثیر، ص ۷، حسن زاده آملی، گنجینه گوهر ران ۱۳۸۶، ص ۳۷، نشرطوبی) یا در جای دیگر می‌گوید: "فان معرفه النفس مفتاح خزائن الملکوت" (ر.ک: حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، نکته ۷۰۶) چنانکه معرفت نفس را ملاصدرا کلید قیامت شناسی هم دانسته اند: "مفتاح العلوم بیوم القیامه ومعاد الخلائق هو معرفه النفس و مراتبها" (اسفار، ج ۹، ص ۲۷۸)

خودشناسی باید مقدمه خودسازی باشد که البته خودشناسی انفسی یا شهودی عامل خودسازی و پرورش استعدادهای درونی و شکوفاسازی آنها خواهد بود. آری ما کاری مهمتر از خودشناسی و خودسازی نداریم و علوم انسانی اسلامی ما را به سوی این دو نکته محوری و بنیادین تکامل وجودی می‌برد. چه اینکه عقلانیت و عبودیت انسان در گرو خودشناسی و خودسازی است. که انسان عارف به نفس متآله است چنانکه ملاصدرا در مبدأ و معادش گوید: "فان معرفه النفس و احوالها ام الحکمه و اصل السعاده، و...وقیل. اعرف نفسک تعرف ربک و...وفی الحکمه العتیقه من عر ذاته تآله، ای صار عالما ربانیا فانیا عن ذاته مستغرقا فی شهود الجمال و جلاله. (المبدأ والمعاد، ص ۶) و علوم انسانی آگاهی بخش نسبت به خود یا خودآگاه ساز متآلهین می‌پرورد یا تآله پرور است. که انسان خودآگاه انسان خداآگاه خواهد بود. (ر.ک: جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۵۱-۵۷، ص ۱۳۱-۱۸۲، حسینی تهرانی، محمد حسین، تفسیر آیه نور، ص ۱۹۹-۲۲۱)

انسان در تکامل وجودی اش حدبردار نیست و باید حداکثرگرایانه عمل نماید چه اینکه انسان مقام معلوم از حیث هویت شناسی و درجه مشخص از نظر ماهیت شناسی ندارد که جناب ملاصدرا شیرازی نیز فرمود: "ان النفس الانسانیه لیس لها مقام معلوم فی الهویه و لا لها درجه معینه فی الوجود کسائر الموجودات الطبیعیه والنفسیه والعقلیه التي کل لها مقام معلوم، بل النفس الانسانیه ذات مقامات و درجات متفاوتة و لها نشئات سابقه و لاحقته و لها فی کل مقام و عالم صوره اخری" (اسفار، ط ۱، ج ۴، ص ۸۳، حسن زاده آملی، گنجینه گوهر روان، ص ۲۳۶)

با تکیه بر هویت و ماهیت شناسی قرآنی انسان و تعریف و حیانی و اصول یاد شده اکنون به برخی از مبانی وجودی انسان در تبیین نظریه پیشرفت با رویکردی عرفانی اشاراتی مجمل خواهیم داشت:

## مبانی عرفانی انسان شناسی و حیانی:

۱- انسان جامع عالم ملک و ملکوت:

انسان کامل تنها مظهر و جلوه کمالات ذاتیه خداوند است، تا از طریق او جمال و جلال الهی ظاهر گردد. و راز خلقت او این است که حق تعالی خواست همه اسماء و کمالات خود را در آئینه غیر ببیند پس انسان کامل را آفرید و همه کمالات را در او جلوه گر ساخت. ابن عربی در فص آدمی گوید: «لما شاء الحق سبحانه من حيث أسماؤه الحسنی التي لا يبلغها الإحصاء أن يرى أعيانها، و إن شئت قلت أن يرى عينه، في كون جامع يحصر الأمر كله، لكونه متصفا بالوجود، و يظهر به سره إليه: فإن رؤية الشيء نفسه بنفسه ما هي مثل رؤيته نفسه في أمر آخر يكون له المرأة» (فصوص الحكم، فص آدمی ص ۴۸) چون حق تعالی از حیث اسمای حسنی بی شمارش، خواست تا اعیان اسماء بلکه خودش را در «کون جامعی» که تمام امر را محصور می‌کند ببیند و سر خود را در او ظاهر گرداند، آدم را آفرید زیرا رؤیت کمالات خود در خود مانند رؤیت خودش در امر دیگری مانند آینه نیست. انسان کامل محلی بود که خداوند در آن به طور کامل تجلی کرد و اگر چنین محل و صورتی نبود هرگز کمالات ذاتیه حق جلوه گر نمی‌گشت. (

انسان کامل روح و مغزای عالم وجود و هستی است و عالم بدون او جسمی بی جان و ماده ائی است فاقد روح. روح عالم انسان کامل است "و قد كان الحق سبحانه أوجد العالم كله وجود شبح مسوی لا روح فيه، فكان كمرأة غير مجلوه. و من شأن الحكم الإلهی أنه ما سوی محلا إلا و يقبل روحا إلهیا عبر عنه بالنفخ فيه.. فافتضى الأمر جلاء مرأة العالم، فكان آدم عين جلاء تلك المرأة (و كان) روح تلك الصورة" (فصوص الحكم، فص آدمی ص ۴۹)

انسان کامل جمع بین نشأتین است در او دو نشئه عنصری و روحانی به کمال وجود دارد و صاحب مرتبه انسانی است. که این مرتبه در نوع انسان بالقوه و در انسان کامل بالفعل است. "فقد علمت حكمه نشأة آدم أعني صورته الظاهرة، و قد علمت نشأة روح آدم أعني صورته الباطنة، و قد علمت نشأة رتبته و هي المجموع الذي به استحق الخلافة". (فصوص الحكم، فص آدمی ص ۵۶)

اگر انسان کامل نبود عالم خلق نمی‌شد چرا که تنها صورت کامل حق اوست و هدف و غایت خلقت ظهور صورت کامل حق و کمال جلاء و استجلاء است. و این کمال تنها در انسان کامل وجود دارد. (ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۳ / ۲۶۶).

چنانکه در فراز دیگری می‌نویسد: "فإن الله لما أحب أن يعرف، لم يمكن أن يعرفه إلا من هو على صورته، و ما أوجد الله على صورته أحدا إلا الإنسان الكامل، (ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۳ / ۲۶۶). لما كان الإنسان الكامل هو المخلوق على الصورة الإلهیة، فهو الحق المخلوق به، أي المخلوق بسببه العالم، فإن الإنسان الكامل أكمل الموجودات، و هو الغایة، و لما كانت الغایة هي المطلوبه بالخلق المتقدم عليها، فما خلق ما تقدم عليها إلا لأجلها و ظهور عینها، و لولاها ما ظهر ما تقدمها، فالغایة هو الأمر المخلوق بسببه ما تقدم من أسباب ظهوره، و هو الإنسان الكامل.. (ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۳ / ۳۹۶).

حقیقت انسان تمام حقایق را در خود جمع کرده و در عین حال که از اکوان است می‌تواند تمام حضرات را در خود جمع نماید چنانکه کاشانی گفته اند: "انسان به جامعیت خود [بین دو نشئه ظاهری و باطنی] که شایستگی خلافت را یافته است، واسطه بین حق و خلق می‌شود، تا با ظاهر خود صورت عالم و حقایق آن را

دریابد و با باطن خود صورت حق و اسماء ذاتی او را درک کند. با جمع بین این دو صورت شایستگی مقام خلافت برای او محقق می‌گردد" کاشانی، ملاعبدالرزاق ۱۳۷۰: ۳۱).

آری تنها حقیقت انسان است که ظرفیت جمع حقایق خلقی و الهی را داشته و توان صعود تا مرحله تعیین ثانی و اول را داراست و انسان کامل به حسب مرتبه عالم کبیر و عالم انسان صغیر است چرا که انسان کامل از طرف حق خلیفه برهستی است و جمع بین جمعیت الهیه و تفصیل عالم است. از این رو انسان کامل، کاملتر از مجموع عالم است چه او حرف به حرف بلکه افزونتر از آن، نسخه کامل عالم است. البته در تعبیری دیگر عرفا به عالم یعنی از عقل اول تا عالم ماده، عالم کبیر می‌گویند و به انسان، عالم صغیر اطلاق می‌کنند. گویا انسان همان عالم است، جز اینکه صغیر است. این صغر و کبر به حسب صورت ظاهر است و الا به حسب معنا و مرتبه، انسان کامل کبیر می‌باشد.

كما يقال للعالم: الأنسان الكبير كذلك يقال للأنسان: العالم الصغير و كل من هذا القولين أنما يصح بحسب الصورة و أما بحسب المرتبة فالعالم هو الأنسان الصغير و الأنسان هو العالم الكبير. (نقد النصوص ص ۹۱)

در مقابل انسان کامل انسان الحيوان قرار دارد. ویژگی مشترک انسان کامل با دیگر انسانها این است که احکامی که در انسان کامل به صورت بالفعل وجود دارد در نوع انسان به صورت بالقوه است. لذا مقام جمعی برای نوع انسان به صورت بالقوه است. نوع انسان قابلیت رسیدن به عالم اله و حتی مرتبه احدیت را دارد ولی تنها در خلیفه و حجت خداست که این قابلیت به فعلیت می‌رسد. سایر انسانها نیز به میزان فعلیت یافتن این استعدادها از انسان الحيوان فاصله گرفته به انسان کامل شبیه می‌گردند. (یزدان پناه، ۱۳۸۸، ص ۵۵۵-۵۸۲)

## ۲- انسان تجلیگاه اسمای الهی

خدای سبحان، آنگاه که به ظهور گنج مخفی کمالات وجودی اش اشتیاق نشان داد و خواست این کمالات را در آئینه غیر ببیند، خلق را آفرید (ابن عربی، ۱۳۷۰: ۴۸-۴۹). در این آفرینش هر مخلوقی تنها برخی از کمالات او را به نمایش می‌گذارند. تنها آفریده‌ای که می‌تواند این کمالات را یکجا و به طور کامل نشان دهد انسان است. خلقت و آفرینش در عرفان با عشق یا همان حرکت حبی (در اصطلاح عرفانی آن) یا حب به اظهار کمالات نهان که در زبان روایت به کنز مخفی یاد شده (شریف شیرازی، ۱۳۸۶: ۴۴۹ و مجلسی، الف، ۱۴۰۴: ۱۹۹/۸۴) آغاز می‌شود. این اظهار کمالات با آموزه هستی شناختی دیگری به نام کمال جلاء و استجلاء گره می‌خورد. چنانکه قبلا نیز گفتیم کمال استجلاء، شهود حق خود را در آئینه خلق است (قونوی، ۱۳۷۵: ۳۹). بدین ترتیب، بحث کمال ذاتی با کمال اسمائی و کمال اسمائی با آفرینش خلق گره می‌خورد. در عرفان اسلامی، غایت ایجاد عالم کمال جلاء و استجلاء ذکر شده است (جامی، ۱۳۷۰: ۸۵). این کمال بدون صورت انسانی تحقق نمی‌یابد. از این رو انسان هم غایت خلقت و هم آئینه کمالات حق تعالی می‌شود.

مطابق بیان عارفان هم ظهور حق تعالی در مظاهر (جلاء) و هم شهود وی خود را در این مظاهر (استجلاء)، متوقف بر صورت انسانی است (ر.ک: جندی، ۱۴۲۳: ۱۵۱، ۱۵۷ و ۱۷۶؛ فناری، ۱۳۷۴: ۴۷۲، ۵۷۲ و ۶۷۰) بنابراین، آئینه‌وارگی انسان نسبت به خدا، بالذات است و آئینه‌وارگی عالم نسبت به خدا به تبع انسان است. از این رو اگر عالم آئینه حق می‌شود تنها به خاطر انسان است و بدون انسان، آئینه‌وارگی عالم ناقص و ناتمام است و اسرار (و کمالات نهانی) حق را نمی‌تواند نشان دهد. قیصری در تفسیر سخن ابن عربی می‌گوید: "از آنجا که خداوند، جهان را به صورت وجود بدون روح (یعنی شبیح) آفرید و این وجود آفریده شده،

مانند آئینه کدر بود؛ سنت الهی اقتضا نمود که خداوند آن آئینه را جلادار نماید تا مقصود از آن حاصل شود و آن مقصود همان ظهور اسرار الهی بود که در اسماء و صفات الهی به ودیعه گذاشته شده بودند و انسان به اجمال و تفصیل نمایانده و اظهار کننده همه آن اسرار است. آدم یا انسان کامل (حقیقت انسان)، عین جلای این آئینه و روح صورت عالم است؛ زیرا به وجود انسان است که وجود عالم اتمام می‌پذیرد و اسرار و حقایقش را بروز می‌دهد. در عالم، موجودی که حقیقت خود و دیگری برایش ظاهر شود طوری که بداند این حقیقت احدیت (احدیت الهی) است که در این موجودات ظهور یافته و عین آنها شده، جز انسان موجود دیگری نیست" (قیصری، ۱۳۷۵: ۳۳۸).

بر اساس هستی‌شناسی عرفانی، موجودات دیگر تنها برخی از وجوه حق را آنهم از برخی جوانب می‌توانند نشان دهند. در برخی موجودات، وجه باطنی حق غلبه دارد و تنها این وجه در آنها دیده می‌شود و حق را تنها از این منظر نشان می‌دهند و در برخی دیگر وجه ظاهری حق غالب است و آنها تنها با همین وجه، حق تعالی را نمایان می‌سازند. برخی از موجودات، جهت جمعی حق را به نمایش می‌گذارند و برخی دیگر جهت تفصیلی او را نشان می‌دهند و بدین ترتیب، هیچ کدام به طور کامل و از همه جهات، نمی‌توانند حق را نشان دهند. این تنها انسان است که به لحاظ اشتمالش بر همه جوانب، حق را با تمامی کمالاتش نشان می‌دهد. از این رو تا انسان آفریده نشده، خلقت کامل نمی‌شود و مقصود از آن به دست نمی‌آید. جندی با توجه به همین معنا می‌گوید:

تا زمانی که کمال ظهور در مظهر اکمل تحقق نیافته باشد مقصود از ایجاد عالم نیز محقق نخواهد شد؛ زیرا عالم بدون وجود انسان قابلیت این مظهریت را ندارد و در نشان دادن حق تعالی به لحاظ ذات، صورت و جمع و تفصیل و ظاهر و باطن ناتوان است و از این لحاظ مانند آئینه کدر و ناصاف است؛ یعنی توان پذیرایی روح تجلی‌مطلوب و مراد مقصود را ندارد (جندی، ۱۴۲۳: ۱۵۱).

بدین ترتیب، انسان تنها موجودی است که می‌تواند تجلیگاه حق سبحانه و مظهر جمال و جلال الهی یا آئینه گردان محبوب سرمدی باشد.

آئینه تمام نما بودن انسان برای حق تعالی از زاویه دیگری نیز قابل بررسی است و آن این است که انسان از آن جهت که کون جامع است تمامی مراتب وجودی را در خود دارد و از هر مرتبه‌ای نمونه‌ای را به همراه دارد. از عالم غیب، جنبه الهی و از عالم عقول و ارواح، عقل و از عالم مثال، خیال و از عالم ماده، حس را با خود دارد (فناری، ۱۳۷۴: ۶۵۹). از این رو هر موجودی تنها برخی از اسماء و کمالات الهی را به نمایش می‌گذارد؛ اما انسان که همه عالم را در خود منطوی دارد، به تنهایی تمامی کمالات و اسماء الهی را نشان می‌دهد. به سبب همین شمولیت و فراگیری، از انسان به عالم صغیر یاد شده است. امام خمینی نیز در تحلیل حقیقت انسان در ضرورت از حیوانیت به انسانیت و تکامل یافتن تا آئینه شدن برای حق تعالی می‌نویسد:

« انسان در ابتدای امر حیوان بالفعل است. انسان در اول پیدایش، پس از طی منازل، حیوان ضعیفی است که جز به قابلیت انسانیت امتیازی از سایر حیوانات ندارد. و آن قابلیت میزان انسانیت فعلیه نیست. پس، انسان حیوانی بالفعل است در ابتدای ورود در این عالم، و در تحت هیچ میزان جز شریعت حیوانات، که اداره شهوت و غضب است، نیست" (شرح چهل حدیث، ص ۱۶۸). و نیز فرموده‌اند: «انسان یک موجودی است در ابتدا مثل سایر حیوانات است. اگر رشد بکند، یک موجود روحانی می‌شود که بالاتر از ملائکه الله می‌شود. و

اگر طرف فساد برود، یک موجودی است که از همه حیوانات پست تر است....." (صحیفه، ج ۱۰، ص ۴۴۶). از نظر امام خمینی (رض) انسان در بدو فطرت خالی از نحو کمال و جمال و نور و بهجت است چنانچه خالی از مقابلات آنها نیز هست لذا استعداد کمال و ترقی و تعالی وجودی را داراست و فطرتش بر استقامت و مخمر به انوار ذاتیه است (ر.ک: شرح چهل حدیث، ص ۲۷۲)

ایشان کمال حقیقی را در قرب به خدا که کمال مطلق است می‌داند و اگر انسان مراقب خود بود و رشد کرد و وجود روحانی یافت بالاتر از ملائکه می‌گردد (ر.ک: صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۴۴۶)

از نظر امام انسان مقامی بسیار بلند مرتبه داشته و ما فوق تمام موجودات قرار گرفته و توانایی رسیدن به بلندترین قله‌های کمال و سعادت و مراتب معنوی و روحانی را داراست.

انسان یک حد مافوق حیوانی و یک مراتب مافوق حیوانی، مافوق عقل (دارد) تا برسد به مقامی که نمی‌توانیم از آن تعبیر کنیم امام خمینی (ره)، انسان را اسم اعظم الهی و عالم صغیر و عصاره هستی می‌داند، که از فطرتی پاک، خالص و خدادادی برخوردار است (ر.ک: شرح دعای سحر، ص ۱۴۶-۱۴۴) که در این جهت امام روش‌هایی چون: ۱- تفکر ۲- عزم ۳- توبه ۴- مشارطه ۵- مراقبه ۶- محاسبه را در تکامل انسان به عالی‌ترین درجات و رفیع‌ترین مقامات معنوی لازم دانسته و مطرح کردند (شرح چهل حدیث، ص ۶-۱۰)

انسان اساسا خلیفه الله و جانشین خداوند بر روی زمین است و موجودی است عظیم، با فطرتی پاک، خداگونه و استعدادهایی که توانایی رسیدن او را به سعادت ابدی و حقیقی دارند. مقام خلیفه الهی انسان دلالت تام بر مقام حقیقی و نهایی انسان دارد. یا فرموده اند: «انسان به این حد حیوانی و طبیعی، محدود نیست. برای همین انبیا آمدند تا ما را با ماوراء، هماهنگ کنند. و فطرت نورانی است و بر صراط مستقیم قرار دارد (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۳۵۸، ج ۱۱، ص ۲۵۷ و تفسیر سوره حمد، ص ۱۰-۱۲ و ۶۲-۶۵) گنانکه فرموده اند: «انسان ادراکاتش و قابلیتش برای تربیت، تقریبا باید گفت غیر متناهی است... اگر انسان مثل سایر حیوانات تا همان حدی که حیوانات رشد می‌کردند بود، انبیایی لازم نبود...» (۳۳) به تعبیر امام «انسان لا حد است در همه چیز» (صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۳۷۵ و حدیث عقل و جهل، ص ۸۱)، و یا «انسان در باطن خودش و فطرت خودش تنهایی ندارد» (صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۲۰)

و اسلام تنها مکتبی است که انسان را بسوی کمال مطلق هدایت می‌کند و تربیتش به گونه ای است که دنبال حداکثرها باشد نه حداقلها. و نظریه پیشرفت زمانی نظریه ائی کامل است که انسان را با بینش جامعیت ملکی و ملکوتی تفسیر و با گرایش به مقام خلافة الهی اش تربیت نماید.

### ۳- خلق مدام و تجدد امثال انسان:

ابن عربی در این زمینه می‌گوید: "از عجیب‌ترین امور آن است که انسان دائما در ترقی است و لیکن به لطافت حجاب و نازکی آن و تشابه صورتها آن را احساس نمی‌کند" فصوص الحکم، فص شیتی، ص ۱۲۴) و کاشانی در شرح این نکته می‌نویسد: "پس هر چیزی در هر آن و لحظه در حال ترقی است. زیرا پیوسته در حال قبول تجلیات الهیه وجودی است که تا ابد ادامه دارد. .. انسان گاه به این امر وقوف نمی‌یابد. .. و گاه به دلیل آنکه اینها تجلیات علمی، ذوقی خیالی و یا شهودی هستند از آنها مطلع می‌شود."

انسان همواره در حال شدن است و میان دو بی‌نهایت: ۱- بی‌نهایت صعود ۲- بی‌نهایت سقوط قرار دارد و اگر منزلت خویش را در عالم وجود بشناسد و قدر خویش بداند می‌تواند بر اثر ایمان و عمل صالح همه مرزها

را درنوردیده و مقامات معنوی را طی نماید و پیشرفت را در همه سطوح و ساحات حاصل نماید چه اینکه در نظریه پیشرفت و حیانی انسان حد یقف نداشته و کمال مطلق خواه است و در جستجوی حداکثرهاست نه حداقل ها، آموزه‌های اسلامی که سه دسته انسان را طرح می‌کند: دسته اول کسانی اند که ملعون اند و اینان روز دوشمان از روز اولشان بدتر است یعنی سقوط را آن به آن تجربه می‌کنند. دسته دوم کسانی اند که روز دوشمان مثل روز اولشان است و اینان متوقف و ساکن اند. دسته سوم کسانی اند که روز دوشمان از روز اولشان برتر و بهتر و بالاتر است و اینان اهل صعود و سیروورت اند. دسته سوم کسانی اند که در خلق مدام و تجدد امثال وجودی قرار گرفته اند و شدن را در طول زندگی خویش تجربه کرده و هر دم از این باغ بری می‌رسد و تازه تر از تازه تری برایشان حاصل می‌شود. انسان اسلامی و حقیقی همواره پیشرفت همه جانبه را در ابعاد علمی و عملی یا ساحت‌های مادی و معنوی درک و دریافت می‌کند تا رشد متوازن داشته و از رشد کاریکاتوری دوری جوید لذا در دستگاه تفکر اسلامی و منظومه معرفت و حیانی انسان در حال شدن دائمی و ترقی وجودی و تعالی هستانه است تا مقام خلیفه الهی را در متن زندگی و بستر حیات خود به نمایش بگذارد.

#### ۴- تکامل پذیری انسان:

با توجه به مباحث پیش گفته، شناخت «کمال و کامل» در جغرافیای وجودی «انسان» فرع بر معرفت به انسان است، چنانکه گفته آمد «انسان شناسی» ممکن است نه ممتنع لکن امکان شناخت حقیقت انسان به معنای ساده بودن شناخت او نخواهد بود بلکه نیازمند ظرافت‌ها و ظرفیت‌های حقیقی است اگر چه باید معترف شد که اکتناه به حقیقت انسان ممتنع است.

«انسان شناسی» می‌تواند در «کمال شناسی» نقش بنیادین ایفا نماید حال اگر انسان را از ساحت هستی شناسانه مورد توجه قرار دهیم انسان مرکب از «روح و بدن» است و ترکیب او حقیقی است نه اعتباری، و انسان دارای «وجود واقعی» است نه اعتباری لذا «وحدت حقیقی» دارد نه اعتباری و این ترکیب و واقعیت و وحدت در همه ابعاد و ابعاض وجودی بر اساس «نظام احسن» و «حکیمانه» الهی است لکن باید توجه داشت که اصالت از آن «روح» است نه بدن و این «روح» صورت نوعی‌اش و عنصر محوری وحدت واقعی است و به لحاظ هویت شناسی و فهم جغرافیایی معرفتی هویت انسان به عنصر اصلی اوست که همانا «روح الهی» و «فطرت الهی» است که هم در خصوص «روح» فرمود: «و نفخت فیه من روحی» تا حداقل در بادی امر دو نکته ظریف را گوشزد نماید:

الف) نفرمود «و نفخت فیه روحی» بلکه فرمود «نفخت فیه من روحی» و «من» نشویه است یعنی منشأ و سرچشمه روح انسانی «ذات حق تعالی» است. ب) اضافه «روح» به «ی» (روحی) مراد از «یای متکلم» ذات حق است و اضافه روح به «ی» اضافه تشریفیه است.

و این جغرافیای هستی شناسانه و وجودی و موطن و قرارگاه حقیقی انسان را مشخص می‌کند تا معلوم شود که انسان از «ناکجا آباد» نیامد تا به «ناکجا آباد» برود پس آغاز و انجام و مبدأ و منتهای او کاملاً معلوم است و در جهان بینی اسلامی و بینش توحیدی انسان ماهیت «از اویی» به سوی «وئی» دارد «انا لله و انا الیه راجعون» و از عالم امر است نه «عالم خلق» یسئلونک عن الروح، قل الروح من امر ربی» و در خصوص «فطرت» که حاق و حقیقت انسان است نیز فرمود: «فطرت الله التي فطر الناس علیها» تا با اضافه فطرت به



اسم جامع «الله» که مستجمع جمع صفات کمالیه جلالیه و جمالیه است لذا انسان: ۱- از ظرافت فطرت ۲- لطافت فطرت ۳- طهارت توحیدی بر خوردار است. و «فطرت انسان» هم عدل نابردار و جانشین ناپذیر است و هم تبدیل ناپذیر و تغییر نابردار، چه اینکه در احسن تقویم آفریده شده و احسن مخلوقین است. حال باید دانست که انسان در رویکرد هستی شناسانه اش «حیوان بالفعل» و «انسان بالقوه» است یعنی از حیث «انسانیت» بالقوه است و باید در گذر زمان به «فعلیت» برسد و این فعلیت یابی و کمال یابی اش محتاج «تذکیه عقل نظر» و «تذکیه عقل عمل» و «تضحیه نفس» است تا در سیر استکمالی تدریجی «تکامل» او معنا و مبنای واقعی یافته و در حدوث و زوال قوه و فعل به صورت اشتدادی هر فعلی قوه و استعداد فعل و کمال دیگری شود و او به سوی «کمال مطلق» ساری و سالک باشد لذا خط «کمال انسان» از فطرتش به سوی «فاطر السموات و الارض» امتداد یافته و «حد یقف» نداشته و پایان ناپذیر است به تعبیر ملاصدرا شیرازی «ان النفس الانسانیة لیس لها مقام معلوم فی الهویه و لا لها درجه معینه فی الوجود کسائر الموجودات الطبیعیة و النفسیة و العقلیة التي کل له مقام معلوم» (صدرای شیرازی، اسفار، ج ۸، ص ۳۴۳) چنانکه در حدیث نبوی وارد شد خداوند خلق عالم را به سه گونه آفرید یک گونه از نور مطلق، یک گروه از شهوت و حیوانیت مطلق و انسان مرکب از عقل و شهوت و تفاوت انسان با حیوان و فرشته به دلیل همان «ترکیب ذاتش» خواهد بود که ترکیبی حقیقی است و «استکمال» دارد یا موجودی کمال گرا و تکامل پذیر است و در سیر تکاملی اش به بی نهایت و نامحدود معطوف است چنانکه قرآن کریم می فرمود: «یا ایها انسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه» (انشقاق - ۶). که در این آیه نیز نکاتی لطیف و دقیق نهفته است. ۱- کادح با «الی» متعدی شد که در آن معنای «سیر» نهفته است. ۲- «فملاقیه» عطف بر کادح شد زیرا هدف نهایی این سیر و سعی خدای سبحان است که خدای «رب» است و انسان «مربوب». ۳- «یا ایها انسان» منظور «جنس انسان» یعنی انسان از حیث انسان بودنش مطرح است و ربوبیت خداوند نیز عام است.

بنابراین اگر به «مبنا شناسی» کمال انسان بپردازیم «فطرت توحیدی و الهی انسان مبنای کمال است و می توان گفت از حیث انسان شناسی فطرت و روح الهی و از حیث معرفت شناسی «خود شناسی»، عقلانیت و معرفت به زکجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود، به کجا می رویم؟ و از حیث «هستی شناسی» اقتضا آفرینش انسان تکامل است یعنی تکامل سرنوشت انسان است و معنویت پایه تکامل است به تعبیر استاد مطهری: «انسان خودش دروازه معنویت است و از دروازه وجود خود به عالم معنا پی برده است» پس انسان طالب کمال مطلق است و درد تکامل دارد و اگر این درد با درک توأم شود برگ برنده در خلیقه الله شدن دست او ست که معیار انسانیت بینشها و گرایشهای وجودی انسان و معیار این معیار و ارزش این ارزشها «درد داشتن» است:

هر که او بیدارتر، پردردتر  
هر که او آگاهتر، رخ زردتر

این درد، درد خداجویی و خداجویی انسان است که از همان فطرت، روح و حقیقت انسان نشأت گرفته و او را «کادح» کرده است تا «سیر» و «طیر» و شدن تکاملی را در او زنده و پاینده نماید به تعبیر استاد شهید مطهری: «طبق نظر اسلام، انسان یک حقیقتی است که نفع الهی در او دمیده شده و از دنیایی دیگر آمده است و با آشیایی که در طبیعت وجود دارد تجانس کامل ندارد، انسان در این دنیا یک نوع احساس غربت و احساس بیگانگی و عدم تجانس با همه موجودات عالم می کند، چون همه فانی و متغیر و غیر قابل دل بستگی هستند ولی در انسان دغدغه جاودانگی وجود دارد این درد همان است که انسان را به عبادت و پرستش و خدا و راز و نیاز و به خدا و به اصل خود نزدیک شدن می کشاند. پس درد خدا، درد قرب به ذات او، درد فراق و

جدایی از حقّ و درک عمیق و معرفت دقیق به این جریان وجودی و قرار گرفتن در جاذبه کمال مطلق ارزش ارزشه‌هاست و انسان تنها با قرب به حق و یاد خدا آرام می‌گیرد که فرمود: «الا بذكر الله تطمئن القلوب» و انسانی که «درد خدا» داشته باشد، درد خلق خدا را نیز دارد و انبیاء و اولیاء چنین بودند آنها «درد هدایت انسان»، درد بی‌دردیهای انسان، درد بیدار کردن انسان را داشته‌اند و این همه مشکلات و مشقات را در بیدارسازی انسان و بازگشت آنان به فطرتشان متحمل شدند و انسان بیدار و راه یافته به فطرت است که خواهان پیشرفت همه جانبه و تعالی جامع و کامل است. انسان هادی انسان هابط را از هبوط رها کرده و به مقام صیروت و صعود هدایت می‌کند تا از عالم اعتبار به عالم حقیقت عبور کرده حقایق ماورائی را مشاهده نماید.

### نتیجه گیری

در آموزه‌های وحیانی با رویکردی عرفانی انسان اشرف موجودات و احسن مخلوقات است، انسان خلیفه خداست و بایسته است استعداد مقام خلافت الهی را در پرتو انسان کامل مکمل که خلیفه بالفعل حق سبحانه هستند در خویش به فعلیت رسانده و در مقام عینی و واقعی نیز جانشین خدا و مظهر جمال و جلال الهی با حفظ مراتب وجودی اش گردد.

در معارف قرآنی و معالم عرفانی برگرفته از آن، مبانی پیشرفت اسلامی عبارتند از: ۱- انسان مظهر و آئینه خداست ۲- انسان از استعداد شدن دائمی و خلق مدام و تجدد امثال وجودی در تکوین و تشریح برخوردار است ۳- انسان موجودی مختار و تکامل پذیر در اثر آگاهی و معرفت، ایمان و اخلاص، عقل و عشق است ۴- انسان متکامل در سایه هدایت و عنایت انسان کامل مکمل می‌تواند به عالی ترین مرتبه پیشرفت و تعالی وجودی دست یابد ۵- پیشرفت اسلامی در انسان شناسی اسلامی که همه جانبه و تمام عیار است معنا و مبنا یافته و تحقق می‌یابد.

### منابع و مأخذ

قرآن کریم

نهج البلاغه

ابن عربی، محی‌الدین محمد بن علی، بی تا، الفتوحات المکیه، ج ۱-۴، بیروت، دار صادر.

\_\_\_\_\_ (سال نشر)، فصوص الحکم، چاپ سنگی، قم، انتشارات بیدار.

ابن فارس، احمد، ۱۴۱۰ق، معجم مقاییس اللغة، بیروت، الدار الاسلامیه.

جامی، عبدالرحمن بن احمد، ۱۳۷۰، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، تحقیق و بلیام چیتیک، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

جندی، مؤید الدین، ۱۳۸۰، شرح فصوص الحکم، قم: بوستان کتاب.

جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، انسان از آغاز تا انجام، قم، مرکز نشر اسراء

\_\_\_\_\_ ۱۳۸۰، سرچشمه اندیشه، ج ۵، قم، مرکز نشر اسراء.

\_\_\_\_\_ ۱۳۸۳، تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، قم، مرکز نشر اسراء.

\_\_\_\_\_ ۱۳۸۴، تفسیر انسان به انسان، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ اول.

\_\_\_\_\_ انتظار بشر از دین، ۱۳۸۰، قم، مرکز نشر اسراء

- الجبلی، عبدالکریم بن ابراهیم، ۱۴۱۸، الانسان الكامل فی معرفة الاواخر و الاوائل، تحقیق و تعليق از صلاح بن محمد بن عویضه، بیروت، دار الکتب العلمیه،
- حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۶۴، هزارو یک نکته، ج ۲، تهران مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- \_\_\_\_\_ (سال نشر)، گنجینه گوهر روان، قم، الم.
- حسینی تهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۹۰، تفسیر آیه نور، تهران، انتشارات مکتب وحی.
- خمینی، روح الله، شرح دعای سحر، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۶۰، مصباح الهدایه الی الخلافه والولایه، ترجمه سید احمد فهری، تهران، انتشارات پیام آزادی.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۷۴، شرح دعای سحر، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۷۷، شرح حدیث جنود عقل و جهل، \_\_\_\_\_.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۷۸، صحیفه امام خمینی، \_\_\_\_\_.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۸۸، شرح جهل حدیث، ج جهل و نهم، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- دهخدا، علی اکبر، بی تا، لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران.
- سائن الدین، علی بن محمد ترکه، ۱۳۶۰، تمهید القواعد، مصحح سید جلال الدین آشتیانی، چاپ دوم، تهران، انجمن حکمت و فلسفه اسلامی ایران.
- صدرا شیرازی، محمد بن ابراهیم، (سال نشر)، الشواهد الربوبیه، تعلیقه و تصحیح و مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، قم، بوستان کتاب.
- \_\_\_\_\_ ۱۹۸۱، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، بیروت، دار احیاء التراث.
- طباطبایی، محمد حسین، ۱۴۰۳ ق، المیزان، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- فناری، محمد بن حمزه، ۱۳۷۴، مصباح الأنس، تصحیح محمد خواجوی، تهران، انتشارات مولی.
- قیصری، داوود، ۱۳۷۵، شرح فصوص الحکم، تحقیق جلال الدین آشتیانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ ۱۴۰۹ ق، وسائل الشیعۀ، قم، مؤسسه آل البيت .
- کاشانی، عبدالرزاق کمال الدین، ۱۳۷۰، اصطلاحات الصوفیه، ج دوم، قم، انتشارات بیدار.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۷۰، شرح فصوص الحکم، چاپ چهارم، قم، انتشارات بیدار.
- کلینی، اصول کافی، ۱۴۰۱ ق، دار الصعب، دار التعارف، بیروت.
- مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۴ ق، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۸، مجموعه آثار، ج ۳، تهران، انتشارات صدرا.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۷۸، مجموعه آثار، ج ۴، تهران، انتشارات صدرا.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۸۲، یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۴، تهران، انتشارات صدرا.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۸۳، مجموعه آثار، ج ۲۳، تهران، انتشارات صدرا.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۸۵، یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱۰، تهران، انتشارات صدرا.
- \_\_\_\_\_ یادداشت‌های استاد مطهری، تهران، انتشارات صدرا.
- نسفی، عزیزالدین، ۱۳۵۰، کتاب انسان کامل، تصحیح و مقدمه ماریژن، تهران، انستیتو ایران و فرانسه، کتابخانه طهوری.
- یزدان پناه، سیدیدالله، ۱۳۸۸، اصول و مبانی عرفان نظری، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.